

«ملوک بهر پاس رعیت اند»

اجازه بدهید بدون هیچ‌گونه توضیحی در محضر شیخ اجل - سعدی شیرازی - بر سفره کلامش جلوس کنیم و بیست و هشتمین حکایت را از کلیات آن استاد غزل و ارباب حکمت به شاگردی بنشینیم:

«درویشی مجرّد به گوشه‌ای نشسته بود، پادشاهی بر او یگذاشت، درویش از آن‌جا که فراغ ملک قناعت است سر بر نیاورد و التفات نکرد. سلطان از آن‌جا که سطوت سلطنت است پرنجید و گفت: این طایفه خرّقه پوشان امثال حیوان‌اند و اهلیت و آدمیت ندارند. وزیر نزدیکش آمد و گفت: ای جوانمرد! سلطان روی زمین بر تو گذر کرد، چرا خدمتی نکردی و شرط ادب به جای نیاوردی؟

گفت: سلطان را بگویی توقع خدمت از کسی دار که توقع نعمت از تو دارد و دیگر بدان که ملوک از بهر پاس رعیت‌اند، نه رعیت از بهر طاعت ملوک:

پادشه پاسیان درویش است	گرچه رامش به فرّ دولت است
گوسپند از برای چوپان نیست	بلکه چوپان برای خدمت اوست
یکی امروز کامران بینی	دیگری را دل از مجاهده ریش
روزی چند باشد تا بخورد	خاک، مغز خیال اندیش
فرق شاهی و بندگی برخاست	چون قضای نبشته آمد پیش
گر کسی خاک مرده باز کند	ننماید توانگر و درویش

ملک را گفته درویش استوار آمد و گفت: از من تقنا بکن. گفت: آن همی خواهیم که دگر باره زحمت من ندهی. گفت: مرا پندی بده. گفت: دریاب کنون که نعمت هستکیلیق ههلت و ملک می‌رود دست به دست

«دور انداز»

برخی افراد به ویژه جوانان وقتی که از خودشان صحبت می‌کنند؛ چنان وانمود می‌شود که این‌ها تن به تن معصوم‌اند و از اشتباه خالی و به اصطلاح بسیار از خودشان متشکرند.

این‌ها به همان اندازه که به خودشان خوش گمان‌اند، به دیگران بدبین‌اند و سوءظن دارند.

در روایات آمده است که نباید به خود خوش‌بین باشیم، به خواسته‌ها و گرایش‌هایمان دل نبندیم و درصدی احتمال بدهیم که برخی کشش‌های غیرخدایی، فلان حرکت‌ها را جهت داده است.

به عکس این حالت، به دیگران و حرکات آنان به گمان نیکو نگاه کنیم و تا می‌توانیم کارهای آنان را توجیه کنیم و البته جایی که خلاف حکم الهی صورت می‌گیرد قضیه متفاوت خواهد بود. دستاورد این حالت مشخص است؛ زیرا اگر به کارهای دیگران خوش‌بین باشیم، وجود خود را کانونی از آرامش و اطمینان کرده‌ایم و هرگاه از خودمان راضی باشیم، عجب و غرور ما را فرا می‌گیرد و اولین ضربه این حالت تنهایی ما و تنفر دیگران از ما خواهد بود. خوب است در قضاوت نسبت به خودمان محتاط باشیم و در رویارویی با دیگران اصل را بر درستی قرار دهیم و از شیخ اجل - سعدی شیرازی -

حرف از آن‌ها

ابوالفضل علیدوست ابرقویی

«سطری از اخلاص مرحوم مقدس اردبیلی»

در مورد اخلاص و پرهیز از خودنمایی مرحوم مقدس اردبیلی، از علمای رتانی عصر صفویه، آورده‌اند که وقتی با یکی از عالمان هم عصر خود یعنی مرحوم ملاعبدالله در خصوص یک مسأله علمی اختلاف نظر پیدا کرده و آن را مورد گفت‌وگو قرار دادند، مرحوم مقدس اردبیلی در عین حال که، اطمینان داشت که حق با اوست ولی سکوت کرد و ظاهراً حق را به مرحوم ملاعبدالله داد.

ساعتی از قضیه گذشت. مقدس اردبیلی و ملا عبدالله از شهر خارج شدند و نزدیک وادی‌السلام رسیدند. در این حال، مقدس اردبیلی مسأله را دوباره مطرح کرد و جوابی قانع کننده داد، به طوری که موجب شگفتی ملاعبدالله شد. ملا عبدالله که جواب را قانع کننده یافته بود، از مقدس اردبیلی سؤال کرد که چرا در همان زمان این پاسخ را نداده است؟!

مقدس اردبیلی پاسخ داد: چون در آن جا کسانی شاهد گفت‌وگو و مباحثه ما بودند و هر یک از ما سعی داشت در این بحث بر دیگری پیروز شود که طبعاً این حالت با اخلاص منافات داشت. در این جا، پاسخ دادم که صحبت ما خالی از رنگ و لعاب خودنمایی و ریا باشد.

حیله‌های نفس سرکش به یکی، دو تا ختم نمی‌شود. هر دم، به شکلی و در قالبی خاص انسان را به دام خود می‌کشاند.

تنها مردان خدا و اولیای الهی‌اند که به دام و دانه این عروس هزار چهره آگاه‌اند.



بشنویم که چه زیبا چنین می‌سراید:

مرا پیر دانای مرشد شهاب
دو اندرز فرمود بر روی آب
یکی آن که بر خویش، خوش بین مباش
دگر آن که بر خلق بدبین مباش

«احترام به استاد»

در خصوص ارادت و علاقه مرحوم علامه طباطبایی به استاد خود، مرحوم آیه‌الله قاضی نقل می‌کنند که پس از رحلت استاد به رغم این که نزدیک به چهل سال از رحلت آن استاد می‌گذشت عطر استعمال نکرد. گویی مرحوم علامه نخواست به این کار نشاطی موقت در خود ایجاد کند. در حالی که، جای خالی استاد بزرگوارش را می‌دید، برای علامه چه چیزی می‌توانست جای خالی استاد را که همه چیزش بود، پر کند؟!

هیچ آدم عاقلی را پیدا نمی‌کنید که وقتی کتابی را خواند و از آن رفع نیاز نمود، آن را پاره پاره کند و دور بریزد. احترام به محتویات کتاب و ارج نهادن به مقام نویسنده اقتضای خاص دارد. وقتی کسی از نردبانی بالا رفت و بر پشت بام قرار گرفت، عاقلانه نیست که به نردبان پشت پا بزند و یا آن را بشکند. بار دیگر هم به نردبان احتیاج خواهد داشت.

مقایسه جالبی نیست، اما از باب این که در مثل مناقشه نیست، باید گفت: معلم و استاد نردبانی هستند که ما را به قله کمال رهنمون می‌سازند. ناشکری و ناسپاسی است که هرگاه به جایی رسیدیم، پشت پا به معلم و استاد بزنیم و مغرورانه ناسپاسی پیشه کنیم.

اگر چه مشکلات و دغدغه‌های رایج چندان جایی برای این گونه اندیشه‌ها باقی نگذاشته و نمی‌توان از همه معلمان و استادان و همه کسانی که در پیشرفت ما سهمی داشته‌اند، تشکر کنیم، اما لااقل کسانی را که سهمی ویژه در این کار داشته‌اند فراموش نکنیم.

علامه حسن زاده آملی می‌فرماید: که یکی از استادانم به من نوید پیشرفت و سعادت داد. و وقتی علت را سؤال کردم، فرمود: زیرا تو را نسبت به استادانت بسیار متواضع و فروتن می‌بینم.

استفاده از جهالت دیگران

شاید این حکایت را شنیده باشید یا در کتاب‌ها خوانده باشید که وقتی یکی از فرزندان رسول خدا ﷺ از دنیا رفت، در همان روز خورشید گرفتگی پدید آمد. مردم پنداشتند که این خورشید گرفتگی به دلیل فوت فرزند رسول خداست؛ یعنی در حقیقت طبیعت هم با رسول اکرم همسو شده است! رسول اکرم ﷺ در برابر این تصویر فرمودند که خورشید گرفتگی از آیات الهی است و ارتباطی به فوت فرزندم ندارد. اگر ذره‌ای سیاسی کاری در وجود پیامبر وجود داشت. زمینه مناسبی بود برای این که از تصور غلط مردم استفاده کند و اهداف خود را که ترویج دین الهی بود پیش ببرد. اما در این صورت دو نقص عمده در عملکرد پیامبر خدا دیده می‌شد و در برابر شیوه تعالیم آن حضرت دو علامت سؤال وجود می‌داشت: دو علامتی که پاک شدن آن به این آسانی

ممکن نبود.

اول این که، بالاخره علم پیشرفت می‌کرد و ثابت می‌شد که خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی دو پدیده طبیعی‌اند و ارتباطی به حوادثی که برای مردم هرچند برای پیامبر خدا ﷺ پیش می‌آید، ندارد.

دوم این که، در این صورت رسول اکرم ﷺ از ابزاری غیر مقدس، یعنی از پندار جاهلان مردم برای پیشبرد اهداف خود استفاده کرده بود.

اگر رسول اکرم ﷺ لقب «امین» ملقب گردیده است، تنها به این دلیل نیست که اگر مالی را نزد او نگه بدارند به صاحبش برمی‌گرداند و یا مواظب چشم و گوش و زبانش می‌باشد؛ بلکه عدم استفاده از اندیشه‌های جاهلان مردم و آگاه کردن آنان به واقعیت‌ها بخش مهمی از لقب «امین» است.

خیانت بزرگی است که برخی از افراد، جهل مردم را دست‌مایه پیشبرد اهداف خود قرار می‌دهند و شگفت این که برای این کار کلی توجیه و دلیل می‌تراشند، تا مبادا مقروض واقع شوند!

«اعتماد به وعده خداوند»

وقتی که بشنوید جوانی بدون ملاحظه اوضاع و احوال و بدون برخورداری از شغل و حداقل امکانات «فیلش یاد هندوستان کرده» و هوس تشکیل زندگی به سرش زده است، او را قابل سرزنش می‌دانید و احیاناً دلسوزانه دعایش می‌کنید که خدا برایش خیر بخواهد! بیچاره «گز نکرده پاره کرد» و در چاهی افتاد که خارج شدنش کار حضرت قیل است و از این دلسوزی‌ها و دلشوره‌ها. هرکس آشنایی مختصری با وضعیت معاش و ضرورت‌های زندگی امروزی داشته باشد می‌داند که نیا یستی "بی‌گدار به آب زد" و بدون توجه به چگونگی گذران زندگی تشکیل خانواده داد.

محاسبات و معادله چینی‌های عرفی و معمولی، حداقل لازمه زندگی است و این‌ها را می‌توان در برخورداری از درآمدی معمولی، به طوری که بتوان اجاره یک سرپناه کوچک و مخارج معمولی یک زندگی دو نفره را تأمین کرد و نیز توان اداره چنین زندگی مشترک و مواردی از این نمونه خلاصه نمود. در عین حال، باید توجه کرد که زیاد هم نیا یستی در قید و بند معادلات و محاسبات عرفی اسیر شد. بدون تردید ایده‌آل اندیشی و دخالت دادن بیش از حد محاسبات و معادلات معمول موجب کندی کار و چه بسا تعطیلی آن گردد. به این وعده الهی هم بایستی توجه نمود که رسول خدا ﷺ فرمودند: «کسی که از ترس فقر ازدواج نمی‌کند، حقیقتاً به خداوند بدگمان است؛ زیرا خداوند [در قرآن] می‌فرماید: اگر مرد و زنی نیازمند بود [و ازدواج کرد] خداوند از فضل خود آن‌ها را بی‌نیاز می‌سازد.»

وقتی مقدمات مختصر ازدواج فراهم شد، با توکل به وعده الهی مبنی بر بی‌نیاز ساختن کسانی که ازدواج می‌کنند، می‌توان اقدام به تشکیل خانواده کرد. زیاد در قید و بند محاسبات معمولی اسیر نشویم.

